فرانک مک‌دانو

هیتلر و ظهور حزب نازی

ترجمهٔ آرش کلانتری

نشر نی

فهرست مطالب

یادداشت و سپاس‌گزاری ویراستار ترجمهٔ مجموعه ... ۹
مقدمهٔ دبیران مجموعه ... ۱۳
گاه‌شمار ... ۱۵
معرفی رجال ... ۱۷
اصطلاح‌نامه ... ۲۳

زمینه

۱. ضعف‌های دموکراسی وایمار، ۱۹۱۸-۱۹۳۳ ... ۲۹
مقدمه ... ۲۹
تبعات جنگ ... ۳۲
انقلاب ۱۹۱۸ آلمان ... ۳۳
تبعات معاهدهٔ ورسای ... ۳۴
فرهنگ خشونت ... ۳۶
قانون اساسی و اختیارات اضطراری ریاست‌جمهوری ... ۳۷
احزاب سیاسی ... ۴۰
نیروهای ضددموکراسی در کشور آلمان ... ۴۳
معضلات اقتصادی ... ۴۴

تحلیل

۲. آدولف هیتلر: خصوصیات اخلاقی و دوران کودکی و نوجوانی ... ۴۷
پیشینهٔ خانوادگی ... ۴۷

والدین ۴۹
کودکی ۵۰
نوجوانی ۵۴
درگذشت مادر ۵۷
سال‌های زندگی در وین (۱۹۰۸-۱۹۱۳) ۵۸
عقاید سیاسی هیتلر در وین ۶۲
یهودستیزی هیتلر در وین ۶۴
مونیخ (۱۹۱۳-۱۹۱۴) ۶۶
جنگ جهانی اول ۶۸

۳. حزب نازی در آغاز راه، ۱۹۱۸-۱۹۲۴ ۷۳
ظهور حزب نازی ۷۴
نخستین برنامهٔ حزب نازی ۸۰
ظهور هیتلر در مقام رهبر حزب نازی ۸۱
پیدایش «بُت پیشوا» ۸۳
کودتای سالن آبجوفروشی مونیخ ۸۵

۴. ایدئولوژی هیتلر و حزب نازی ۹۱
پیوندهای نازیسم با فاشیسم و تمامت‌خواهی ۹۲
ریشه‌های تاریخی نازیسم ۹۵
ریشه‌های فلسفی ناسیونال ـ سوسیالیسم ۹۷
نقش محوری هیتلر در ایدئولوژی حزب نازی ۱۰۰
اهمیت سیاست خارجی ۱۰۱
محوریت مفهوم نژاد ۱۰۳
نقش یهودستیزی و اندیشهٔ ضدمارکسیستی در ایدئولوژی حزب نازی ۱۰۴
جامعهٔ نژادی ۱۰۵
نقش سوسیالیسم در ناسیونال ـ سوسیالیسم ۱۱۰

۵. حزب نازی: تشکیلات، تبلیغات، عضویت ۱۱۳
تشکیلات ۱۱۳
تبلیغات ۱۲۰
عضویت ۱۲۴

۶. جهش بلند حزب نازی، ۱۹۲۵-۱۹۳۰ ... ۱۳۱
مسیر جدید ... ۱۳۱
بازسازی حزب نازی ... ۱۳۲
رابطهٔ رازآلود هیتلر با گِلی رائوبال ... ۱۳۵
استراتژی جدید انتخاباتی در حزب نازی ... ۱۳۷
تأثیر «رکود بزرگ» ... ۱۳۸
ظهور هیتلر در عرصهٔ ملی ... ۱۴۰
موفقیت حزب نازی در انتخابات ۱۹۳۰ ... ۱۴۱
علت محبوبیت حزب نازی در نزد رأی‌دهندگان چه بود؟ ... ۱۴۳
جاذبهٔ روانی نازیسم برای رأی‌دهندگان ... ۱۴۶

۷. دسیسهٔ هیتلر در راه کسب قدرت، ۱۹۳۰-۱۹۳۳ ... ۱۴۹
تجربهٔ برونینگ، ۱۹۳۰-۱۹۳۲ ... ۱۴۹
نگاه هیتلر به جلب حمایت بنگاه‌های بزرگ تجاری و افسران ارتش ... ۱۵۱
هیتلر نامزد ریاست‌جمهوری می‌شود، ۱۹۳۲ ... ۱۵۲
فرانتس فون پاپن: نازیِ ملبّس به کت‌وشلوار راه‌راه؟ ... ۱۵۴
انتخابات ژوئیهٔ ۱۹۳۲ و پیامدها ... ۱۵۶
صدارت پنجاه‌وهفت‌روزهٔ ژنرال فون اشلایشر ... ۱۵۹
ژانویهٔ ۱۹۳۳: هیتلر به قدرت می‌رسد ... ۱۶۰

ارزیابی

۸. چرا هیتلر به قدرت رسید؟ ... ۱۶۵

اسناد

§ ۱. هیتلر در وین ... ۱۷۴
§ ۲. نخستین حضور هیتلر در جلسهٔ حزب کارگران آلمان ... ۱۷۴
§ ۳. برنامهٔ ۲۵ماده‌ای حزب نازی ... ۱۷۵
§ ۴. مطالبات حزب نازی ... ۱۷۸
§ ۵. سیاست هیتلر دربارهٔ اصل رهبری ... ۱۷۹
§ ۶. کودتای سالن آبجوفروشی مونیخ ... ۱۷۹

§ ۷. نظر هیتلر دربارهٔ درس عبرت از کودتای سالن آبجوفروشی مونیخ ۱۸۱
§ ۸. دیدگاه یوزف گوبلز دربارهٔ ناسیونال ـ سوسیالیسم ۱۸۱
§ ۹. هیتلر و قدرت جادویی کلمات ۱۸۲
§ ۱۰. دیدگاه حزب نازی دربارهٔ مالکیت خصوصی ۱۸۴
§ ۱۱. مناظرهٔ هیتلر و اُتو اشتراسر بر سر مفهوم «سوسیالیسم» ۱۸۴
§ ۱۲. تعریف هیتلر از ناسیونال ـ سوسیالیسم ۱۸۵
§ ۱۳. جاذبهٔ ناسیونال ـ سوسیالیسم: نگرشی صلح‌طلبانه ۱۸۶
§ ۱۴. جاذبهٔ حزب نازی برای زارعین ۱۸۷
§ ۱۵. فضای حاکم بر میتینگ حزب نازی از دید یک معلم ۱۸۸
§ ۱۶. سخنرانی هیتلر در باشگاه صنایع دوسلدورف ۱۸۹
§ ۱۷. نظر ادگار یونگ در باب «انقلاب محافظه‌کارانه» ۱۹۱
§ ۱۸. «چگونه علیه ظهور رایش سوم مبارزه کنیم؟»: عقاید یک نویسندهٔ آلمانی ۱۹۲
§ ۱۹. یوزف گوبلز به کارگران حزب رهنمود می‌دهد که جنبه‌های «رادیکال» برنامه‌های حزب نازی را تلطیف کنند ۱۹۳
§ ۲۰. روزشمار تصدی قدرت به‌دست هیتلر ۱۹۳
§ ۲۱. دیدگاه هیتلر دربارهٔ یهودستیزی ۱۹۴
§ ۲۲. هیتلر تفاوت‌های حزب نازی را با حزب محافظه‌کار سنتی آلمان تشریح می‌کند ۱۹۷
§ ۲۳. جلسهٔ هیتلر با هیندنبورگ، ۱۳ اوت ۱۹۳۲ ۱۹۹
§ ۲۴. جاذبهٔ ناسیونال ـ سوسیالیسم برای جوانان ۲۰۰

برای مطالعهٔ بیشتر ۲۰۳
واژه‌نامه ۲۰۹
کتابنامه ۲۱۳
فهرست اعلام ۲۱۵
تصاویر ۲۲۷
نمایه ۲۳۷

یادداشت و سپاس‌گزاری ویراستار ترجمهٔ مجموعه

مجموعهٔ «کارگاه تاریخ» سلسله‌کتاب‌هایی است در شناخت مفاهیم و رویدادهای تاریخی پراهمیتی که به‌خصوص از اوایل عصر مدرن تا روزگار کنونی رخ داده و زمینه‌ساز تحولاتی دوران‌ساز و تأثیرگذار شده است. پیکرهٔ اصلی مجموعه را کتاب‌های تاریخ اروپا تشکیل می‌دهد، ضمن آن‌که مسائل اساسی سایر قاره‌ها نیز به‌اعتبار مقام و موقعیت از نظر دور نخواهد ماند تا دانشجوی تاریخ و همچنین علاقه‌مند به مطالعات تاریخی را با متونی معتبر، روزآمد و مبتنی بر اسناد موثق آشنا نماید. ساختار هر کتاب به‌نحوی تنظیم یافته است که اساساً اهداف مطالعات علمی را برآورده می‌سازد، یعنی از لایهٔ نازک شرح احوال و سوانح با درنگی کوتاه درمی‌گذرد تا پژوهشگر و دانشجو را با کنه وقایع و مباحث عمدهٔ تاریخ آشنا نماید. افزون بر این، اسناد تاریخی پرشماری در دسترس خوانندهٔ کنجکاو و تیزبین می‌نهد تا وی آن‌ها را وسیلهٔ استنباط شخصی قرار دهد. بر این مبنا، پیش از هرچیز مقصود آن بوده است که عادت مطالعهٔ تاریخ به‌منزلهٔ «روایت داستانی» صِرف از سر خواننده بیفتد و نگاه موشکافانه و علمی بیش از پیش تقویت گردد. به هر روی، چون عرصهٔ نقد و نظرِ مبتنی بر تحلیل را در حوزهٔ مطالعات تاریخ کم‌وبیش خالی دیدیم، مجموعهٔ حاضر را برای ترجمه انتخاب کردیم که از جهات متعدد پاسخگوی احتیاجات امروزی پژوهشگران باشد.[1] این مجموعه هم به‌فراخور اهمیت و اعتبارِ رخداد تاریخی معیّنی که در کانون

۱. مجموعهٔ Seminar Studies مرجع اصلی «کارگاه تاریخ» است که نخستین عنوان آن به‌زبان انگلیسی در ۱۹۶۸ نشر یافت. در ابتدا سرپرستی کار با پاتریک ریچاردسون، از معلمان شاغل در کینگز کالج، بود که پس از درگذشت در ۱۹۷۹، راجر لاکیر، استاد دانشگاه رویال هالووِی، وابسته به دانشگاه لندن، جانشین وی شد. در حال حاضر سرپرستی مشترک مجموعه برعهدهٔ گوردون مارتل، استاد دانشگاه نوردرن بریتیش کلمبیا، و کلایو امسلی، استاد دانشگاه اوپن، است که البته دکتر امسلی متأسفانه در اکتبر ۲۰۲۰ درگذشت. از محاسن قابل ذکر مجموعه این است که بنا به پویایی و تحرک فراوان حوزهٔ مطالعات تاریخ، ضرورت‌های آموزشی و صدالبته سائق مهمی

←

توجه قرار می‌دهد نگاه خود را معطوفِ تدقیق در جزئیات متعددِ امور می‌کند (در قالب هر تعداد کتابی که لازم باشد)[۱] و هم ترکیبی متوازن از روایت و تحلیل به دست می‌دهد، به‌ترتیبی که روایت همواره بر پایهٔ نقدی مسئله‌محور استوار باشد.

مروری بر اسامی کتاب‌های منتشره از پنج دههٔ پیش تا کنون که شمار آن‌ها به ۱۵۰ عنوان رسیده و به‌کوشش دو ناشر معتبر و نام‌آشنا ــ لانگمن (گروه انتشاراتی پیرسون) و راتلج (گروه انتشاراتی تیلور فرانسیس) ــ بی‌وقفه انتشار یافته بر ما معلوم داشته است که به‌رغم کثرت عناوین و توجه تحسین‌برانگیز دبیران مجموعه به اطراف و جوانب وقایع حائز اهمیتی که در چندین قرن اخیر ــ به‌ویژه از رنسانس تا قرن بیستم ــ رخ داده است، همچنان می‌توان جای خالی قطعاتی را در این پازل بزرگ تشخیص داد که تکمیل آن قطعاً مفید به وضع اهل تحقیق خواهد بود، خصوصاً هرگاه به یاد بیاوریم که این جمع تا چه اندازه با کمبود منابع و مآخذ تخصصی و خاصِ پژوهش‌های عالمانه و دانشگاهی به‌زبان فارسی مواجهند. بدین‌منظور، یعنی پرکردن جای خالی برخی عناوین مهم و ضروری، گوشه‌چشمی به یک منبع شاخص دیگر نیز داشته‌ایم که از حیث شکل و محتوا با مرجع اصلی سازگاری و مطابقتِ قابل ملاحظه‌ای دارد و مکمل مناسبی برای آن به حساب می‌آید.[۲]

هر کتاب به‌قلم نویسنده‌ای متخصص و مسلط بر موضوع تألیف شده که علاوه بر روایت و تحلیل مشتمل است بر اسناد تاریخی، گاه‌شمار وقایع، اصطلاح‌نامه، معرفی رجال سیاسی و نظامی یا شخصیت‌های تأثیرگذار و همچنین ارائهٔ منابعی جهت مطالعات تکمیلی. گذشته از آنچه هر نویسنده در چند پیوست مجزا عرضه می‌دارد، ما نیز به‌قصد آن‌که راهنمایی کارگشا برای خوانندگان فارسی‌زبان و مترجمان حال و آیندهٔ کتاب‌های تاریخ فراهم آوریم، دو پیوست دیگر ذیل عنوان «واژه‌نامه» و «فهرست» دوسویه در انتهای کتاب ضمیمه کرده‌ایم که حاوی اصطلاحات تخصصی، اعلام تاریخی و جغرافیایی و همچنین کلیهٔ نام‌های خاصی است که ضمن هر کتاب آمده؛ از نام معاهدات و جنگ‌ها و احزاب گرفته تا اسامی نشریات و انجمن‌ها

همچون اسناد نویافته، ویراست‌های تازه‌ای از هر یک از عناوین موجود به‌اقتضای زمان و شرایط عرضه شده و می‌شود که گاه به نوبت چهارم و پنجم هم رسیده است.

۱. مثلاً «جنگ جهانی دوم» از موضوعاتی است که شرح آن از جنبه‌های گوناگون به چهار جلد می‌رسد و در اطراف و حواشی آن نیز دست‌کم همین تعداد کتاب تألیف شده است. کم‌وبیش چنین است میزان توجه به «انقلاب روسیه» و تبیین عوامل وقوع و تبعات آن.

۲. از مجموعهٔ Lancaster Pamphlets که آن را مرجع فرعی قرار داده‌ایم، ۵۴ عنوان در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۸۳-۲۰۰۶، با حمایت انتشارات راتلج و زیر نظر اریک جِی. اونز و پی.دی. کینگ، به چاپ رسیده که اغلب آن‌ها ویراست‌های چندگانه دارد.

و شرکت‌ها. پیش از آغاز روند ترجمه، کتاب‌ها را به چند بخش کلی تقسیم کردیم و مسئولیت ترجمهٔ هر بخش را، بسته به دامنهٔ کار، به فرد یا افرادی سپردیم که ضمن بهره‌مندی از سابقهٔ کافی در حرفهٔ ترجمه، با موضوع منتخب خود نیز آشنایی لازم را داشته باشند. گذشته از این، چون غلبه را با کتاب‌های تاریخ اروپا یافتیم، تأکید خود را بر آن نهادیم تا مسائل و پرسش‌های اساسی تاریخِ این عرصهٔ جغرافیایی در اولویت قرار گیرد، ضمن آن‌که تردید نداشتیم تاریخ ۲۰۰سالهٔ اخیر اروپا از حیث رویش و پرورش مفاهیم حساس و بحث‌برانگیزی چون ملت، دولت، حقوق فردی و مدنی، ناسیونالیسم و لیبرالیسم، استعمار و کاپیتالیسم، انقلاب صنعتی، جنبش‌های کارگری و به‌تبع آن سوسیالیسم و کمونیسم، جنگ‌های جهانی، نهادهای سیاسی و مالی و چه بسیار ابواب قابل اعتنای دیگر جلب توجه خوانندهٔ نکته‌سنج را خواهد کرد. چنین بود که در وهلهٔ نخست دامنهٔ گزینش خود را به تاریخ دو قرن نوزدهم و بیستمِ اروپا و حوزهٔ جغرافیایی مجاور آن محدود کردیم و به سراغ مقولاتی رفتیم که به‌ظن ما در نزد علاقه‌مندان مطالعات تاریخ بیش از سایر فصول و قضایا طرف توجه بوده است: تاریخ اروپای قاره‌ای (خصوصاً فرانسه، آلمان، ایتالیا)، تاریخ روسیه و عثمانی، تاریخ بریتانیا، تاریخ جنگ‌های جهانی و تاریخ اروپای پس از جنگ، نظیر مسائل جنگ سرد و اتحادیهٔ اروپا. به‌موازات آن چون در حین مطالعات و ارزیابی‌های مقدماتی، به ضرورت آشنایی خواننده با مفاهیم سیاسی‌ـ‌اجتماعیِ زمانه همچون مدرنیسم، کمونیسم و کاپیتالیسم پی بردیم، بخشی از نیروی خود را صرف ترجمهٔ کتاب‌هایی از این‌دست کرده‌ایم که یقیناً بر غنا و مایهٔ کار خواهد افزود. قصد ما این بوده است که پس از تکمیل مباحثی که ذکر آن رفت، به‌تدریج قدم در زمینه‌های متنوع‌ترِ تاریخ جهان بگذاریم و همهٔ تألیفات ارزشمندی را که احتیاج فوری خوانندهٔ ایرانی است در برنامهٔ ترجمه و انتشار قرار دهیم.

مجموعهٔ «کارگاه تاریخ» از بدو تولد تا امروز مرهون هم‌فکری، همکاری و مساعدت روحی و قلمی یارانی چند بوده است که لازم می‌دانم قدردان الطاف بی‌دریغ همگی آنان باشم. مهدی مقیسه از لحظه‌ای که فکر چنین طرحی به ذهنم خطور کرد با اشتیاق بسیار پیگیری و همراهی نشان داد و چندین ماه در انواع و اقسام مجموعه‌های تاریخ که تا به امروز در دنیای انگلیسی‌زبان نشر یافته است جست‌وجو و تفحص کرد تا سرانجام بعد از تبادل نظر بسیار بر سر مجموعهٔ حاضر به توافق رسیدیم. پیشنهادات راهگشا و همدلی او در این راه بسی روحیه‌بخش بوده و هست. رامین کریمیان ضمن تشویق و تحریض مستمر، امکان آشنایی ما (گروه ترجمه) را با آقای جعفر همایی، مدیر محترم نشر نی، فراهم کرد که ایشان نیز با سعهٔ صدر، بردباری و راهنمایی‌های ثمربخش خود زمینهٔ لازم را برای فعالیت ما مهیا ساختند و در این مسیر ما را، به‌رغم همهٔ دشواری‌ها، به تداوم و حفظ انسجام ترغیب کردند. دوستان عزیز دیگری نیز در روند شکل‌گیری، تعیین اولویت‌ها، انتخاب و ترجمهٔ کتاب‌ها سهم داشته‌اند که به‌ترتیب حروف

الفبا نام آن‌ها را ذکر می‌کنم و صادقانه از همهٔ آنان سپاس‌گزارم: شیرین سادات صفوی، فروزان صلواتیان، فرناز فرشاد، مسعود قاسمیان، آرش کلانتری و زهره هدایتی. آرش کلانتری در تمام مراحل نسخه‌پردازی و نمونه‌خوانیِ چندبارهٔ کتاب‌ها با حساسیت و علاقهٔ وافر به یاری آمد و بار سنگینی از دوش ویراستار فارسی مجموعه برداشت که ارج‌گزار این صمیمیت بی‌ریا هستم. فاطمه شاهی هنگامی به گروه ویرایش و نسخه‌پردازی پیوست که سخت نیازمند دقت نظری وسواس‌گونه بودیم. تقدیر فراوان از ایشان که نکته‌سنج است و بر ما آسان نمی‌گیرد. همچنین سپاس از هادی محقق که در بازخوانی‌های متعدد هم‌پا و مددرسان بوده و با نگاه تیزبین خود بسیاری از خطاهای راه‌یافته به متن را گوشزد کرده است. در پایان، تقدیر و تشکر ما نثار گروه فنی و یاران نشر نی که با سلیقه‌ای ممتاز، گشاده‌رویی و شکیبایی، همهٔ کوشش خود را در تحقق این خواستهٔ دیرینه به کار بستند.

بابک محقق
ویراستار فارسی مجموعه

مقدمهٔ دبیران مجموعه

تاریخ روایتی است برساختهٔ مورّخانی که مواد و مصالح کارشان را آثار به‌جامانده از گذشته تشکیل می‌دهد. نیروی محرکِ جست‌وجو در تاریخ معمولاً مسائل و مباحث روز است و از همین‌روست که روایت‌های تاریخی مدام در معرض بازبینی، بازسازی و بازآفرینی قرار می‌گیرد. همین که هر مورّخی از ظن خود یار وقایع و مسائل مختلف می‌شود گواه بر آن است که اغلب از بحث و جدل گریزی نیست و هیچ نسخهٔ جهان‌شمولی از رویدادهای گذشته نمی‌توان به دست داد. خواسته‌ایم که این مجموعه پلی بزند میان بحث‌وفحص‌های امروزی و روایت‌های مفصّل عام‌پسندی که معمولاً در کوتاه‌مدت رنگ کهنگی به خود می‌گیرد.

کتاب‌هایی که در این مجموعه به رشتهٔ تألیف درآمده دسترنج مورّخانی است که نه‌تنها دانای به آخرین پژوهش‌ها و مباحث مربوط به موضوع کار خود بوده‌اند، بلکه شخصاً ذهن ما را به درک و فهم مباحثِ مربوطه روشن ساخته‌اند. بناست که این کتاب‌ها راهگشای شناخت خواننده به موضوعات اساسی و عمدهٔ تاریخ باشد. هم روایت ماجرا را پیش چشم خواننده بگذارد و هم تحلیلی نقادانه از تعابیر و تفاسیر معاصر در اختیار بنهد. مجهز است به انواع ابزارهایی که در تک‌نگاشت‌های تخصصی عموماً اثری از آن‌ها به چشم نمی‌خورد: گاه‌شمار وقایع، اصطلاح‌نامه و شرح‌حالی مختصر از شخصیت‌های مؤثر تاریخیِ حاضر در کتاب. بخش «راهنمای مطالعهٔ بیشتر» نیز به کار دانشجویانی می‌آید که طالب اطلاعات بیشتری دربارهٔ مأخذ مربوط به اطراف و جوانب موضوع هستند. هم استادان و هم دانشجویان درخواهند یافت که اسناد منتخب علاوه بر این‌که به بحث و گفت‌وگو در محیط آموزشی دامن می‌زند، مورّخان را با دست پُر به سراغ مواد خامی می‌فرستد که در راه فهم گذشته به کار گرفته‌اند.

کلایو اِمسلی و گوردون مارتل
دبیران مجموعه

گاه‌شمار

۱۹۱۸ **۱۱ نوامبر:** آلمان قرارداد ترک مخاصمه را امضا می‌کند و جنگ جهانی اول پایان می‌یابد.

۱۹۱۹ **۷ آوریل:** جمهوری شورایی باواریا در مونیخ اعلام موجودیت می‌کند (این جمهوری بعداً به‌دست نیروهای دست‌راستی منحل می‌شود).

۲۸ ژوئن: معاهدهٔ ورسای به امضا می‌رسد.

سپتامبر: آدولف هیتلر به حزب کارگران آلمان می‌پیوندد.

۱۹۲۰ **۲۴ فوریه:** هیتلر برنامهٔ ۲۵ ماده‌ای جدیدِ حزب ناسیونال‌ـسوسیالیست کارگران آلمان (حزب نازی) را اعلام می‌کند.

۱۹۲۱ **۲۹ ژوئیه:** آدولف هیتلر رهبر بلامنازع حزب نازی می‌شود.

۱۹۲۲ **۱۸ ژوئیه:** «قانون صیانت از جمهوری» در رایشس‌تاگ از تصویب می‌گذرد.

۱۹۲۳ **۱۱ ژانویه:** قوای فرانسه و بلژیک منطقهٔ رور را به اشغال درمی‌آورند تا آلمان مجبور به پرداخت غرامت شود. حکومت آلمان سیاست «مقاومت منفی» را اتخاذ می‌کند.

تابستان: «تورم بزرگ» گریبان آلمان را می‌گیرد و درنتیجه ارزش مارک آلمان فرومی‌ریزد.

۲۶ سپتامبر: فون کار در باواریا (بایرن) وضعیت اضطراری اعلام می‌کند.

۲۷ سپتامبر: رئیس‌جمهور اِبِرت در سراسر کشور وضعیت اضطراری اعلام می‌کند.

۸ نوامبر: کودتای سالن آبجوفروشی مونیخ: «پوچ»

۱ آوریل: هیتلر به‌جرم «خیانت به وطن» به پنج سال زندان محکوم می‌گردد (در دسامبر ۱۹۲۴ آزاد می‌شود).

۹ اوت: «طرح داز» جهت پرداخت غرامت اعلام می‌شود.

۱۹۲۵ **۲۸ فوریه:** رئیس‌جمهور اِبِرت جان می‌سپارد.

۲۷ آوریل: پل فون هیندنبورگ، رجل نظامی جنگ جهانی اول، به ریاست‌جمهوری انتخاب می‌شود.

۵ اکتبر: معاهدهٔ لوکارنو به امضا می‌رسد.

۱۹۲۶ **۸ سپتامبر:** آلمان به جامعهٔ ملل می‌پیوندد.

۱۹۲۷ **۳۱ ژانویه:** نیروهای ناظر ارتش متفقین از خاک آلمان خارج می‌شوند.

۱۹۲۸ **۲۰ مه:** در انتخابات رایشس‌تاگ نازی‌ها فقط ۲٫۸٪ کل آرا را کسب می‌کنند.

۱۹۲۹ **۳ اکتبر:** گوستاو اشترزمان از دنیا می‌رود.

۲۹ اکتبر: سهام وال‌استریت سقوط می‌کند.

۱۹۳۰ **۳۰ مارس:** برونینگ صدراعظم می‌شود.

۱۴ سپتامبر: حزب نازی در انتخابات رایشس‌تاگ موفقیت بی‌نظیری کسب کرده، ۱۸٪ آرا و ۱۰۷ کرسی پارلمان را به خود اختصاص می‌دهد.

۱۹۳۲ **۱۰ آوریل:** هیندنبورگ در دور دوم انتخابات دربرابر آدولف هیتلر (با ۱۳ میلیون رأی) به پیروزی دست می‌یابد.

۱۳ آوریل: فعالیت سپاه توفان (اِس‌آ) غیرقانونی اعلام می‌شود.

۳۰ مه: برونینگ از مقام صدراعظمی استعفا می‌دهد و فرانتس فون پاپن جانشین وی می‌شود.

۱۷ ژوئن: از نیروهای اس‌آ رفع توقیف می‌شود.

۳۱ ژوئیه: حزب نازی در انتخابات رایشس‌تاگ حائز ۳۷٫۳٪ کل آرا می‌گردد و در پارلمان جدید ۲۳۰ کرسی را از آن خود می‌کند. حزب نازی اکنون پرهوادارترین حزب آلمان است.

۶ نوامبر: نتایج دومین انتخابات رایشس‌تاگ در ۱۹۳۲ نشان می‌دهد که حزب نازی دو میلیون رأی خود را از دست داده و تعداد کرسی‌های آن به ۱۹۶ تقلیل یافته است.

۱۷ نوامبر: پاپن از مقام صدارت‌اعظمی استعفا می‌دهد.

۲ دسامبر: ژنرال کورت فون اشلایشر صدراعظم آلمان می‌شود.

۱۹۳۳ **۳۰ ژانویه:** آدولف هیتلر به مقام صدارت‌اعظمی آلمان می‌رسد.

معرفی رجال

آمان، ماکس (۱۸۹۱-۱۹۵۷) در مونیخ به دنیا آمد و حین خدمت در جنگ جهانی اول با هیتلر آشنایی پیدا کرد. در ۱۹۲۱ مدیر بازرگانی حزب نازی شد. در ۱۹۲۲ به ریاست انتشارات حزب (اِهِر فرلاگ) منصوب شد و کتاب **نبرد من** را در همین انتشارات به چاپ رساند. وی نقش مؤثری در مدیریت روزنامهٔ حزب، **فولکیشر بئوباختر**، ایفا کرد. پس از سقوط رایش سوم سعی داشت خود را صرفاً تاجری عادی جلوه دهد که ارتباطی با نازیسم ندارد. در ۱۹۴۸ در دادگاه‌های سران حزب نازی به ۱۰ سال زندان در اردوگاه کار اجباری محکوم شد. سال ۱۹۵۷ در فقروفاقّه در مونیخ از دنیا رفت.

اشتراسر، اُتو (۱۸۹۷-۱۹۷۴) برادر کوچک‌تر گرگور اشتراسر. پیش از ۱۹۳۳ در شاخهٔ شمال حزب نازی از «سوسیالیست»های افراطیِ سرشناس بود. تأکیدش بر وجوه «سوسیالیست»ی برنامهٔ حزب زمینه‌ساز اصطکاک بین او و هیتلر شد. وی پس از مخالفت با موضع ضدکاپیتالیستی حزب نازی، در ژوئیهٔ ۱۹۳۰ از حزب اخراج شد. اشتراسر را پس از روی‌کارآمدن هیتلر تبعید کردند. در اوت ۱۹۷۴ در مونیخ درگذشت.

اشتراسر، گرگور (۱۸۹۲-۱۹۳۴) پیش از ۱۹۳۳ چهرهٔ شاخص شاخهٔ شمالی حزب نازی بود. طرفدار بسیاری از عقاید «سوسیالیستی»، ازجمله دولتی‌کردن صنایع و زمین‌های زراعی، بود و اعتقاد داشت که می‌باید اختیارات بانک‌ها و بنگاه‌های بزرگ را محدود کرد. مایل بود حزب نازی از حمایت طبقهٔ کارگر برخوردار شود و از این‌رو با هیتلر سر تعارض داشت، زیرا حزب در اوایل دههٔ ۱۹۳۰ می‌خواست نظر مساعد طبقهٔ متوسط و محافل تجاری را به خود جلب کند. در دسامبر ۱۹۳۲ از حزب کناره گرفت و دنیای سیاست را ترک گفت. در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۴ در «شب دشنه‌های بلند» به قتل رسید.

اشلایشر، کورت فون (۱۸۸۲-۱۹۳۴) آخرین صدراعظم آلمانیِ جمهوری وایمار که تنها ۵۷ روز بر سر قدرت باقی ماند. در نظر داشت دیکتاتوری نظامی برقرار کند، اما با مخالفت هیندنبورگ مواجه و در ۲۸ ژانویهٔ ۱۹۳۳ از کار برکنار شد. هیتلر هرگز اشلایشر را به‌سبب ایجاد ممانعت در راه دستیابی وی به قدرت نبخشید. در ژوئن ۱۹۳۴ و در «شب دشنه‌های بلند» به‌دست نازی‌ها کشته شد.

اِکارت، دیتریش (۱۸۶۸-۱۹۲۳) شاعری که گرفتار اعتیاد به مشروبات الکلی بود. نخستین «استاد» هیتلر بود و رهبر حزب نازی او را پدرخواندهٔ «معنوی» جنبش توصیف می‌کرد. اکارت سرمایهٔ خرید روزنامهٔ **فولکیشر بئوباختر** را فراهم ساخت و هیتلر را به شماری از شخصیت‌های سرشناس طبقهٔ مرفه باواریا معرفی نمود. هیتلر کتاب **نبرد من** را به اکارت تقدیم کرده است. می‌گویند اکارت تأثیر وافری بر عقاید یهودستیزانهٔ هیتلر گذاشته است. سلامت جسمانی اکارت از حیث افراط در شرب خمر و اعتیاد به مورفین وخیم‌تر شد. در ۱۹۲۳ درگذشت.

برونینگ، هاینریش (۱۸۸۵-۱۹۷۰) صدراعظم آلمان از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ و رهبر حزب میانه‌رو کاتولیک. در اوج رکود اقتصادی رهبری آلمان را به دست گرفت. از حیث سیاست‌های انقباضی که در پیش گرفت، شخصیت منفوری شد. در مه ۱۹۳۲ استعفا کرد. در ۱۹۳۴ از کشور گریخت؛ ابتدا به سوئیس رفت و سپس راهی امریکا شد. نهایتاً در دانشگاه هاروارد به تدریس علوم سیاسی مشغول گشت. سال ۱۹۷۰ در امریکا درگذشت.

پاپن، فرانتس فون (۱۸۷۹-۱۹۶۹) صدراعظم آلمان در ۱۹۳۲ که نقشی اساسی در به‌قدرت‌رساندن هیتلر داشت. پس از آن‌که نازی‌ها زمام امور را در دست گرفتند پاپن به سِمت قائم‌مقام صدراعظم منصوب شد، ولی نفوذ چندانی بر هیتلر نداشت. در ژوئن ۱۹۳۴ از رهبر حزب نازی درخواست کرد تا با «افراطی‌ها»ی سپاه توفان (اس‌آ) برخورد کند. متعاقب تصفیهٔ خونینی که اواخر همان ماه صورت گرفت استعفا داد، اما کماکان به حکومت هیتلر وفادار باقی ماند. در دادگاه نورنبرگ (۱۹۴۶) «جنایتکار جنگی» شناخته نشد، اما سال بعد در دادگاه سران نازی او را به هشت سال کار در اردوگاه کار اجباری محکوم کردند. سال ۱۹۴۹ آزاد شد و در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ خاطرات خود را به رشتهٔ تحریر درآورد. در ۱۹۶۹ درگذشت.

درِکسلر، آنتون (۱۸۸۴-۱۹۴۲) قفل‌ساز اهل مونیخ و مؤسس حزب کارگران آلمان در ۱۹۱۹ که بعداً به حزب نازی تبدیل شد. حزب کارگران آلمان را حزبی بی‌طبقه و مردمی معرفی کرد که حامی ناسیونالیسم است و در عین حال موضعی ضدکاپیتالیستی، ضدلیبرال و ضدمارکسیستی دارد. بعد از آن‌که هیتلر رهبری حزب نازی را به دست گرفت، نقش او کمرنگ شد. پس از ۱۹۲۴ دیگر هرگز نقشی در حزب نازی برعهده نگرفت. در فوریهٔ ۱۹۴۲ درکسلر در گمنامی از دنیا رفت.

روزنبرگ، آلفرد (۱۸۹۳-۱۹۴۶) «فیلسوف» خودخواندهٔ سال‌های نخست فعالیت حزب نازی. حامی پروپاقرص این نظریه بود که نازی‌ها باید در زمان حکومت خود «نژاد برتر» را به وجود بیاورند و در غیر این‌صورت آلمان دیگر جزو قدرت‌های بزرگ جهان نخواهد بود. در ۱۹۳۴ مفتخر به دریافت لقب مهمی همچون «نمایندهٔ پیشوا در تربیت فلسفی و فکری حزب ناسیونال ـ سوسیالیست» شد. روزنبرگ در طول جنگ نقشی اساسی در مصادرهٔ اموال یهودیانِ مناطق اشغالی ایفا کرد. در ژوئن ۱۹۴۱ مسئولیت وزارت مناطق اشغالی حوزهٔ شرق را برعهده گرفت و سخت درگیر اجرای «راه‌حل نهایی» مسئلهٔ یهودیان شد. پس از آن‌که در دادگاه نورنبرگ محکوم به مرگ شد، وی را در اکتبر ۱۹۴۶ به دار آویختند.

روم، ارنست (۱۸۸۷-۱۹۳۴) فرماندهٔ کل نیروهای سپاه توفان (اس‌آ) و از عناصر مؤثر در ابتدای فعالیت حزب. روم پس از به‌قدرت‌رسیدن نازی‌ها انتظار داشت اس‌آ به «ارتش مردمی» تبدیل شود، اما پیشنهادش با مخالفت هیتلر و ارتش منظم روبه‌رو شد. ژوئن ۱۹۳۴ در تصفیهٔ خونینِ معروف به «شب دشنه‌های بلند» به قتل رسید.

فِدِر، گوتفرید (۱۸۸۳-۱۹۴۱) از وی با نام «کارشناس اقتصادی» سال‌های نخست فعالیت حزب نازی یاد می‌کنند. وی طرفدار کاهش بهرهٔ بانک‌ها بود. در تنظیم پیش‌نویس برنامهٔ ۲۵ ماده‌ای حزب نازی همکاری داشت. البته، عقاید ضدکاپیتالیستی فدر حتا زمانی که حزب نازی به قدرت رسید، هرگز با نظر موافق روبه‌رو نشد و او دیگر نقشی برجسته در حزب ایفا نکرد. سال ۱۹۴۱ در گمنامی درگذشت.

گوبلز، یوزف (۱۸۹۷-۱۹۴۵) «تبلیغاتچی» تمام‌عیار حزب نازی. وی در جمع نخستین اعضای حزب نازی، با داشتن مدرک دکترا و معلومات دانشگاهی، فردی غیرعادی جلوه می‌کرد و طرف تحقیر و استهزای مردان سرشناس حزب بود که نشان و مدال‌های نظامی را عالی‌ترین شرط عضویت در حزب تلقی می‌کردند. گوبلز از دوران کودکی مبتلا به فلج اطفال و پاچنبری بود و از همین موضوع عذاب می‌کشید، به‌خصوص در دوران رایش سوم که این نقیصه او را ناتوان از کسب معیارهای ظاهریِ «نژاد برتر» جلوه می‌داد. گوبلز در بدو امر عضو شاخهٔ «سوسیالیست» حزب نازی بود و از ۱۹۲۶ به بعد یکی از اعضای برجستهٔ حلقهٔ نزدیکان هیتلر محسوب می‌شد. هوش و ذکاوت فوق‌العاده، تبحر سرشار در تبلیغات و اعتقاد پرشور او به نازیسم، جملگی گوبلز را به مهرهٔ اساسی حزب نازی تبدیل کرد، فردی که توانایی چشم‌گیری در تبلیغات داشت و به پیشرفت و ترقی حزب کمک‌های شایانی کرد. گوبلز یهودستیز بود و تا زمان خودکشی در پناهگاه هیتلر (آوریل ۱۹۴۵)، تعلق خاطر مطلق به حزب داشت. همسرش نیز پس از آن‌که به شش فرزندشان سمّ داد، دست به خودکشی زد.

گورینگ، هرمان (۱۸۹۳-۱۹۴۶) مهرهٔ شاخص حزب نازی و دومین فرد قدرتمند رایش سوم. در جنگ جهانی اول خلبانی پرافتخار بود و چون در مقام «قهرمان جنگ» قدر و اعتبار بسیاری حاصل کرده بود، از شخصیت‌های سرشناس و محبوبِ اوایل دورهٔ فعالیت حزب نازی به حساب می‌آمد. سال ۱۹۲۳ در کودتای سالن آبجوفروشی (پوچ) شرکت کرد و جراحت سختی دید. گورینگ به‌واسطهٔ روابط نزدیکش با متنفذین ارتش، نقش مهمی در به‌قدرت‌رساندن هیتلر ایفا کرد. پس از آن‌که هیتلر زمام امور را در دست گرفت، گورینگ در تأسیس گشتاپو، پلیس مخفی نازی، نقش مهمی برعهده گرفت و چندی بعد فرماندهٔ لوفت‌وافه شد. در ۹ مه ۱۹۴۵ به دست نیروهای امریکایی دستگیر و در دادگاه نورنبرگ (۱۹۴۶) محاکمه شد. البته، تنها دو ساعت پیش از اجرای حکم محکومیتش به‌جرم ارتکاب «جنایات جنگی»، با کپسول سیانوری که از دید محافظانش مخفی نگه داشته بود، خودکشی کرد.

لودندورف، اریش (۱۸۶۵-۱۹۳۷) «دیکتاتور» واقعی آلمان در واپسین روزهای جنگ جهانی اول. وی در کودتای سالن آبجوفروشی مونیخ نقش اساسی داشت، گرچه از دار مجازات گریخت. در ۱۹۲۵ نامزد ریاست‌جمهوری شد، اما تنها ۱٫۱٪ آرا را به دست آورد. در اواخر دههٔ ۱۹۲۰ روابط لودندورف و هیتلر سرد شد و گرچه هیچ‌گاه در رایش سوم صاحب جایگاه و مقامی نشد، اما پس از مرگش در دسامبر ۱۹۳۷، او را در مراسمی رسمی به خاک سپردند.

هِس، رودولف (۱۸۹۴-۱۹۸۷) از مردان سرشناس اوایل فعالیت حزب نازی و قائم‌مقام این حزب. در کودتای سالن آبجوفروشی شرکت داشت و در ۱۹۲۳ دوران محکومیتش را در دژ لانتسبرگ سپری نمود. از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۲ منشی شخصی هیتلر بود. در ماه مه ۱۹۴۱ هس در «مأموریت صلح» خود بر فراز بریتانیا پرواز کرد که ظاهراً مجوزی هم از هیتلر نداشت. هیتلر او را «دیوانه» خطاب کرد. در دادگاه نورنبرگ به حبس ابد محکوم شد و تا آخر عمر در زندان اشپاندائو تحت محافظت روس‌ها بود که به وی مجوز رهایی از بند ندادند.

هوگنبرگ، آلفرد (۱۸۶۵-۱۹۵۱) غول صنعت سینما و مطبوعات که حزب ملی مردم آلمان را از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳ رهبری کرد. ناسیونالیست دوآتشه‌ای بود که در تأسیس اتحادیهٔ پان‌ژرمن همکاری داشت. در جریان کارزاری که جناح راست در مخالفت با «طرح یانگ» به راه انداخته بود، طوری عمل کرد که هیتلر به شهرت ملی دست یابد. در نظر داشت ائتلافی راست‌گرا با هیتلر برقرار کند، اما رهبر نازی مایل نبود با شخصی هم‌پیمان شود که وی را «محافظه‌کار بورژوای فرتوت»ی می‌دانست. معذلک، هوگنبرگ از هیتلر پشتیبانی نمود تا به قدرت دست یابد و آرای حزب ملی مردم آلمان به نازی‌ها امکان داد تا «قانون اختیارات تام» را از تصویب بگذرانند (۱۹۳۳). این امر راه را مهیای حاکمیت نازی‌ها بر آلمان ساخت. بعد از جنگ، هوگنبرگ مجاز به حفظ اموال و

درآمدهای حاصل از فعالیت بازرگانی خود شد و در دادگاه‌های سران نازی وی را مشمول مجازات ندانستند. در ۱۹۵۱ درگذشت.

هیتلر، آدولف (۱۸۸۹-۱۹۴۵) رهبر حزب نازی، پیشوای ملت آلمان در عصر رایش سوم و از سرشناس‌ترین مردان تاریخ بشریت. در ۲۰ آوریل ۱۸۸۹ در برانائو اَم اینِ اتریش پا به جهان گذاشت. در ۱۶سالگی بدون اخذ مدرک از مدرسه فرار کرد و تا پیش از آن‌که در ۱۹۱۴ وارد خدمت در ارتش آلمان شود، اوقاتش را در وین و مونیخ سپری می‌کرد. در ۱۹۱۹ به حزب کارگران آلمان پیوست. این حزب در اندک‌زمانی به حزب نازی تبدیل شد. سخنرانی‌های درخشان او چنان بود که نام او و حزب نازی را در عرصهٔ سیاسی کشور بر سر زبان‌ها انداخت. در دههٔ ۱۹۲۰ سیاستمدار زیرکی شد و درنهایت هیندنبورگ را متقاعد ساخت تا وی را بر مصدر قدرت بنشاند. هیتلر آلمان را به عرصهٔ دیکتاتوری فردی خود مبدّل ساخت. آوریل ۱۹۴۵ در پناهگاه شخصی خود دست به خودکشی زد و از اروپا جز تلّی خاک باقی نگذاشت.

هیندنبورگ، پل فون (۱۸۷۴-۱۹۳۴) رئیس‌جمهور آلمان از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۴ و فردی که هیتلر را در ژانویهٔ ۱۹۳۳ به مقام صدراعظمی رساند. از زمینداران سرشناس پروسی و رجل نظامی بود. در جنگ جهانی اول فیلدمارشال ارتش شد. در مقام ریاست‌جمهوری از حمایت ائتلافِ ناسیونالیست‌ها، فرماندهان ارتش، اشراف، محافظه‌کاران و صاحبان صنایع برخوردار بود. پس از ۱۹۳۰ با اتکا به اصل ۴۸ قانون اساسی، تعدادی از عناصر راست‌گرا را بر سر مناصب مهمی گمارد و همین افراد بودند که آلمان را به‌طرف سیاست‌های ضددموکراتیک سوق دادند. پس از به‌قدرت‌رسیدن هیتلر، هیندنبورگ تا زمان مرگ (۱۹۳۴) همچنان رئیس‌جمهور کشور باقی ماند.

اصطلاح‌نامه

اِس‌اِس (شوتسش‌تافل-اِس‌اِس / *Schutzstaffel–SS*) محافظین شخصیِ پیراهن‌مشکیِ هیتلر که در عصر رایش سوم قدرتمندترین تشکیلات نازی شدند.

اشتال‌هلم (*Stahlhelm*) به‌معنای کلاه‌آهنی‌ها: تشکیلات مهم کهنه‌سربازان ناسیونالیست که در دوران وایمار فعال بود.

پیشوا (فورر / *Führer*) هیتلر پیشوا یا رهبر بلامنازعِ حزب نازی بود و بر تمامی تصمیمات حزب اختیار مطلق داشت.

جامعهٔ نژادی / تودهٔ همبسته (فولکس‌گماین‌شافت / *Volksgemeinschaft*) شعار نازی‌ها که بیانگر آرزوی تکوینِ جامعهٔ آلمانیِ بی‌طبقه و متحد بود.

حزب سوسیال-دموکراتیک آلمان (زوتسیال‌دموکراتیشه پارتای دویچ‌لاندز؛ اس.پ.د / *Sozialdemokratische Partei Deutschlands*; SPD) مهم‌ترین حزبِ طرفدار جمهوری وایمار محسوب می‌شد، اما پس از ۱۹۲۸ نقشی در حکومت نداشت و حمایت مردمی را از دست داد. درنهایت چنان ناتوان شد که نتوانست مانع سقوط جمهوری شود.

حزب کارگران آلمان (دویچه آربایترپارتای؛ د.آ.پ / *Deutsche Arbeiterpartei*; DAP) حزبی که آنتون درکسلر، قفل‌ساز اهل مونیخ، تأسیس نمود. پس از آن‌که هیتلر به آن ملحق شد، حزب کارگران به حزب نازی تغییر نام داد.

حزب کمونیست آلمان (کمونیستیشه پارتای دویچلاندز؛ کا.پ.د / *Kommunistische Partei Deutschlands*; KPD) ایدئولوژی حزب کمونیست آلمان برگرفته از

اندیشه‌های مارکس بود، اما فرامین رهبران اتحاد جماهیر شوروی را سرمشق قرار می‌داد. حزب کمونیست از همکاری با حزب سوسیال‌ـدموکراتیک سر باز زد و اعضای آن را «سوسیال ـ فاشیست» خواند. بسیاری از رهبران حزب کمونیست آلمان تصور می‌کردند چنانچه هیتلر به قدرت برسد عدم کفایت او مبشر فروپاشی نظام کاپیتالیستی خواهد بود و راه را بر انفجار انقلاب کمونیستی هموار خواهد ساخت.

حزب ملی مردم آلمان (دویچ‌ـناتسیوناله فولکس‌پارتای؛ دِ.اِن.فائو.پ / *Deutsch–Nationale Volkspartei*; DNVP) حزب پیشروِ محافظه‌کار در جمهوری وایمار آلمان. این حزب در اوایل دههٔ ۱۹۳۰ گرایش به راست افراطی داشت و مترصد پیوستن به نازی‌ها بود؛ حرکتی که با مخالفت هیتلر مواجه شد. در ۱۹۳۳ حزب ملی مردم آلمان به «قانون اختیارات تام» رأی مثبت داد تا مقدمات دیکتاتوری هیتلر فراهم شود.

حزب میانه‌رو کاتولیک (زنتروم / *Zentrum*) حزبی که در ۱۸۷۰ تأسیس شد و عمدتاً در عصر وایمار صاحب‌نفوذ بود. پس از قدرت‌یابی هیتلر، تدریجاً رو به افول گذاشت.

حزب ناسیونال‌ـسوسیالیست کارگران آلمان (ناتسیونال‌زوتسیالیستیشه دویچه آربایترپارتای؛ اِن.اِس.د.آ.پ / *Nationalsozialstische Deutsche Arbeiterpartei*; NSDAP) عنوان کامل حزب نازی. از ۱۹۲۸ به بعد حامیان حزب با روندی پرشتاب افزایش یافتند و هنگامی که هیتلر بر مسند قدرت نشست، حزب نازی محبوب‌ترین حزب سیاسی آلمان بود.

رایشس‌تاگ (*Reichstag***)** مجلس (پارلمان) آلمان. رایشس‌تاگ در راه نجات دموکراسی روزبه‌روز کم‌توان‌تر می‌شد. این ضعف عمدتاً ناشی از تشبّث روزافزون به اصل ۴۸ قانون اساسی بود که به رئیس‌جمهور اختیار می‌داد تا به‌تشخیص خود در شرایط «اضطراری» مرجعیت مجلس را نادیده بگیرد.

رایشس‌ور (*Reichswehr***)** ارتش جمهوری وایمار (در ۱۹۳۵ به ورماخت تغییر نام داد). این نیرو در عصر وایمار همواره در سایه بود و ترجیح می‌داد هیتلر به قدرت دست یابد، زیرا اکثر ژنرال‌های ارتش ضدکمونیسم بودند و نازی‌ها را متحد خود در مقابله با تهدید کمونیسم می‌دیدند. ضمن این‌که نازی‌ها از افزایش بودجهٔ نظامی حمایت می‌کردند.

رهبر اس‌اس (رایشس‌فورر ـ اس‌اس / *ReichsFührer–SS*) مقامی که از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۵ در اختیار هاینریش هیملر بود. یهودستیزی نژادپرستانهٔ هیملر در عصر رایش سوم نقش بسیار مهم‌تری داشت تا در سال‌های پیش از ۱۹۳۳، یعنی در زمانی که اس‌اس نیروی امنیتی زبده‌ای محسوب می‌شد و وظیفهٔ اصلی‌اش حفاظت از شخص هیتلر در اجتماعات بود.

سازمان جوانان هیتلر (هیتلر-یوگِند / *Hitler–Jugend***)** این سازمان به مهم‌ترین ابزار جذب جوانان به حزب نازی تبدیل شد. بعد از ۱۹۳۳ سازمان جوانان هیتلر یکی از تأثیرگذارترین جنبش‌های جوانان نازی به شمار می‌رفت که هر جوان آلمانی موظف بود به آن ملحق شود.

سپاه توفان (اشتورم آبتای‌لونگن / *Sturmabteilungen*; SA**)** سپاه توفان یا «پیراهن‌قهوه‌ای‌ها»، سال تأسیس: ۱۹۲۱. ارتش اختصاصی حزب نازی به‌رهبری ارنست روم. هیتلر نیروی اس‌آ را «یکه‌بزن‌های کاربلد»ی می‌دانست، لیکن آن‌ها را جزءِ لاینفک نخبه‌های نژادی خود به حساب نمی‌آورد و زیر بار نمی‌رفت که اس‌آ نقشی اساسی در بدنهٔ ارتش رایش سوم برعهده گیرد.

صدراعظم رایش (رایشس‌کانتسلر / *Reichskanzler***)** برترین مقام دستگاه حکومتی آلمان.

طبقهٔ متوسط (میتِلشتاند / *Mittelstand***)** طبقه‌ای که معمولاً ستون فقرات دموکراسیِ کارامد محسوب می‌گردد، در جریان «تورم بزرگ ۱۹۲۳» و سپس سقوط وال‌استریت در ۱۹۲۹ متحمل فشار اقتصادی سنگینی شد. افراد این طبقه همواره حضور پررنگی در جمع رأی‌دهندگان و اعضای حزب نازی داشتند و بدین‌سبب یکی از نظریه‌پردازان ایدئولوژی نازیسم آن را «طغیانی از میانه» توصیف کرد.

فرایکور (*Freikorps* / Free Corps**)** یگان‌های شبه‌نظامیِ متشکل از سربازان سابق ارتش که در آلمانِ پس از ۱۹۱۸ به‌یک‌باره پدید آمد. افراد این تشکیلات بلافاصله پس از جنگ جهانی اول از ناسیونالیست‌های راست‌گرا درمقابل تهدیدات کمونیسم پشتیبانی می‌کردند.

فولک (*Volk***)** نژاد. مفهومی بنیادی در ایدئولوژی نازی. بر اساس پژوهش‌های اخیر، اندیشه‌های نژادی عجین با ذهن و زبان نخبگان نازی بوده است.

فولکس‌دویچه (*Volksdeutsche***)** آلمانی‌های بومی.

فولکیش (*Volkisch***)** نژادی، قومی، ناسیونالیست.

فولکیشر بئوباختر (*Völkischer Beobachter* / *Racial Observer***)** روزنامهٔ رسمی حزب نازی. اکنون برملا شده که حزب نازی این روزنامه را با بودجهٔ سرّی ارتش خریداری کرده است.

گائو (*Gau***)** منطقه.

گائولایتر (*Gauleiter***)** رهبر محلی حزب نازی. شخصیتی فوق‌العاده بانفوذ در داخل دفاتر محلیِ حزب نازی. چون هیتلر شخصاً تک‌تک گائولایترها را منصوب می‌کرد، از این طریق نفوذ خاصی در آن‌ها داشت. بعد از ۱۹۳۳ نظام گائولایتری به نظام حکومت محلی افزوده شد.

لاندشتاگ (*Landstag*) قانون اساسی ایالتی.

لبنسراوم (*Lebensraum*) فضای زندگی. مفهومی اساسی در اندیشهٔ هیتلر دربارهٔ سیاست خارجی. بر این مبنا، نیروهای نظامی آلمان هم در صدد غلبه بر دشمن بودند و هم در نظر داشتند که سرزمین‌های اشغالی را خالی از سکنه نمایند تا اهالی آلمان جایگزین آنان شوند.

نژاد برتر (**هِرِن‌فولک** / *Herrenvolk*) به‌معنای «نژاد نخبه»ای که بنا بود در آینده ظهور و بر رایش سوم حکومت کند.

بخش اول

زمینه

۱

ضعف‌های دموکراسی وایمار
۱۹۳۳-۱۹۱۸

مقدمه

در ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۳۳ رئیس‌جمهور آلمان، پل فون هیندنبورگ، آدولف هیتلر را به مقام صدراعظمی منصوب کرد. هیتلر در شرایطی سکان هدایت کشور را به دست گرفت که از موج عظیم حمایت مردمی در انتخابات دموکراتیک برخوردار بود. در ژوئیهٔ ۱۹۳۲ حزب نازی با ۱۳٫۷ میلیون رأی بزرگ‌ترین حزب سیاسی شد و ۳۷٫۲٪ آرا را به خود اختصاص داد. هیتلر علناً از دموکراسی پارلمانی نفرت داشت و سوگند خورده بود که آن را ریشه‌کن کند، کمونیسم را نابود سازد، یهودیان را از صحنهٔ جامعه حذف کند و برنامهٔ گستردهٔ نوسازی تسلیحاتی را به اجرا درآورد. واضح بود چنین سیاست‌هایی صرفاً در قالب دیکتاتوری تک‌حزبی محقق می‌گردد. تا ۱۹۴۵ حکومت هیتلر عامل مستقیم یا غیرمستقیم مرگ ۵۵ میلیون نفر در جنگ جهانی دوم بود. در تاریخ بشریت هرگز چنین نظام ویرانگر، غیربشری و خشونت‌باری سراغ نداریم که با ابزار قانونی و دموکراتیک زمام قدرت را در دست گرفته باشد.

کثیری از پژوهش‌های تاریخی متضمن قرائت بسیار رایجی از به‌قدرت‌رسیدن هیتلر هستند. می‌گویند جمهوری وایمار بسیار منفور بوده و معضلاتی همچون سقوط قیصر،

فشار خُردکنندهٔ معاهدهٔ ورسای و ناملایمات ناشی از «تورم بزرگ» از ناکارامدی آن ناشی می‌شده است. جمهوری وایمار از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ تنها به‌ضرب قوای نظامی برپا بود. در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ کمک‌های مالی ایالات متحده تصویر کاذبی از ثبات اقتصادی ایجاد کرد. پس از «سقوط وال‌استریت» (۱۹۲۹) و قطع کمک‌های حیاتی امریکا، همین ثبات ظاهری نیز دستخوش تزلزل گشت و متعاقب آن کشور درگیر سقوط بی‌سابقهٔ اقتصادی، بیکاری فراگیر و بی‌ثباتی سیاسی عمیقی شد. از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ هیندنبورگ، با اتکا به اصل ۴۸ قانون اساسی که به رئیس‌جمهور «اختیارات اضطراری» تام تفویض می‌کرد، ائتلاف‌های پارلمانی را یک‌سره کنار گذاشت و درعوض حکومتی استبدادی در پیش گرفت. در همین دوره موج حمایت طیف راست افراطی از حزب نازی شدت پیدا کرد. درمقابل، پشتیبانی طیف چپ افراطی از کمونیست‌ها چنان افزایش یافت که به زدوخوردهای خیابانی بی‌سابقه‌ای منتهی شد. هیندنبورگ تا پیش از ۱۹۳۳ هاینریش برونینگ، فرانتس فون پاپن و ژنرال کورت فون اشلایشر را به مقام صدراعظمی آلمان رسانده بود که البته هیچ‌یک محبوبیتی نداشتند. سرانجام وی با اکراه پذیرفت که هیتلر را در رأس یک «ائتلاف ملی» که تنها سه عضو نازی داشت، به مقام صدارت منصوب دارد. هیندنبورگ امیدوار بود که طیفِ راست محافظه‌کار با بهره‌گیری از فرصت به‌دست‌آمده هیتلر را تابع منویات خود سازد. آلن بولاک می‌نویسد، «هیتلر با خدعهٔ محافظه‌کاران افراطیِ سالخورده و مرتجع صدراعظم آلمان شد، آن‌هم دقیقاً در مقطعی که در اوج محبوبیت انتخاباتی بود». چنین تفسیری تأکید مؤکد دارد بر ضعف نظام دموکراتیک وایمار که سرنگونی آن به‌نفع مرتجعین افراطی جناح راست تمام شد. محافظه‌کاران سالخورده ــ بر مبنای تفسیر فوق ــ می‌توانستند بی‌اعتنا به قدرت‌طلبی هیتلر درپی جایگزین دیگری باشند. دِتلِف پویکرت معتقد است افرادی که هیتلر را به قدرت رساندند از آن‌رو به وی روی خوش نشان دادند که با اتکا به قدرت دولتی مدرن وعدهٔ «بازگشت به گذشته» می‌داد. اگر این تفسیر را پذیرا باشیم، باید اذعان کنیم که تصدی قدرت از جانب هیتلر محصول اشتباه سیاسیِ عظیمی در بستر یک نظام سیاسی معیوب بود.

صحیح نیست که بر این تفسیر دیرینه به‌کل خط بطلان بکشیم، اما ایرادات اساسی بر آن وارد است. مسئله‌ای اساسی که مغفول مانده این است که چرا ۱۳ میلیون نفر به‌ارادهٔ

خود از هیتلر و حزب نازی حمایت کردند؟ بعد از ۱۹۲۹ آلمان شاهد چنان اتفاقات عظیمی بود که ذهنیت رأی‌دهندگان را زیرورو کرد. تاکنون هیچ حزب دموکراتیکی نبوده که در اندک‌زمانی با گذر از گمنامی نسبی، به چنان توفیقی در جلب حمایت عظیم مردم دست یافته باشد. اوضاع نابسامان اقتصادی تنها عاملی نبود که موجب چنین جهشی در کسب رأی حزب نازی شد. بیکارانی که بیش از هر قشر دیگری از «رکود بزرگ» آسیب دیده بودند، هنوز رأی خود را عمدتاً در سبد احزاب سیاسی چپ ــ حزب سوسیال ـ دموکراتیک آلمان و حزب کمونیست آلمان ــ می‌ریختند.

از همین‌رو، شور و احساسات هیتلر در برپایی آلمانی جدید آشکارا به دل میلیون‌ها رأی‌دهندهٔ آلمانی نشست. هیتلر نه از روی خدعهٔ سیاسی، بلکه در کوران تحولات اجتماعی ناگهان به صدارت رسید و بخش عظیمی از جامعهٔ آلمان را تحت تأثیر قرار داد. ظهور و اوج‌گیری هیتلر و نازیسم ــ همان‌گونه که خواهیم دید ــ نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر نظام سیاسی معیوبی نبود که دربرابر معضلات اقتصادی به زانو درآمده باشد، بلکه درواقع انقلابی منحصربه‌فرد بود مطابق خواست واقعی میلیون‌ها نفر از رأی‌دهندگان. هیتلر هویت ملی نوین و مشترکی را بشارت داد که نویدبخش بازگشت ثبات، امید و خیزشی آینده‌ساز بود. میلیون‌ها آلمانی وعده‌های هیتلر را مناسب‌ترین راه برون‌رفت از بحرانی می‌دیدند که ظاهراً راه‌حل دموکراتیک نداشت. بنابراین، هیتلر تجسم آرزوی برقراری نظم از دل هرج‌ومرج بود، آرزویی که با برپایی «جامعهٔ ملی» یکپارچه، میهن‌پرست و به‌اصطلاح بی‌طبقه جامهٔ عمل می‌پوشید و در تبلیغات حزب نازی نمود می‌یافت ــ در این راه هیتلر را در کسوت رهبری قدرتمند جلوه می‌دادند و با برپایی گردهمایی‌های عظیم، رژهٔ مشعل و استفاده از پرچم، نماد و پوستر به حزب نازی هویتی منحصربه‌فرد می‌بخشیدند. مهم‌تر از هرچیز، نازی‌ها حس تعلق خاطر فردی و عاطفیِ عمیق به یک «جنبش» را در دل هواداران حزب بیدار می‌کردند.

بنابراین، برای پاسخ دقیق به این پرسش که چرا هیتلر به قدرت رسید، می‌باید چند نکته را مدِّ نظر قرار داد: خصوصیات اخلاقی و ایدئولوژی آدولف هیتلر؛ اسناد و مدارک موجود از افرادی که عزم خود را جزم کرده بودند تا از حزب نازی حمایت کنند؛ تجزیه و تحلیل دقیق رفتار انتخاباتی رأی‌دهندگان به حزب نازی در مقطع حساسِ پس از ۱۹۳۰ که حمایت از نازیسم به‌ناگاه اوج گرفت؛ شگرد هیتلر ــ سیاستمداری تیزهوش و غریزی ــ

در بهره‌گیری از معضلات مزمن اقتصادی و اشتباهات محاسباتیِ مخالفین؛ و دست‌آخر بررسی اشتباهات فاحش هیندنبورگ و دسیسه‌های پنهانی اطرافیان رئیس‌جمهور سالخورده‌ای که سرانجام تسلیم رأی مشاوران نزدیک خود شد و رهبر حزب نازی را به مقام صدراعظمی منصوب کرد. درهرحال، این رأی‌دهندگان آلمانی بودند که هیتلر را به مقام عالی رهبری و هدایت آلمان رساندند تا کشور را به‌سمت فاجعه سوق دهد.

تبعات جنگ

آغاز جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ آلمان را در چنان شور و هیجانی فروبرد که به جنون پهلو می‌زد. آلمانی‌ها اطمینان خاطر داشتند که قوای نظامی کشور در نبرد در راه استیلا بر اروپا پیروز میدان خواهند بود. فرماندهی عالی ارتش نبردی سریع ــ به‌سبک جنگ‌های پروسی ــ طراحی کرده بود. البته، پس از نخستین نبرد مارن، نزاع در سنگرهای جبههٔ غرب به ورطهٔ جنگ فرسایشی افتاد. با این‌همه، ارتش آلمان در ۱۹۱۴–۱۹۱۸ بی‌شک هولناک‌ترین قوای رزمی زمان خود قلمداد می‌شد. در ۱۹۱۷ پیکار در جبههٔ شرق با پیروزی نیروهای آلمان به پایان رسید. ناپلئون و هیتلر هم قدرت انجام چنین کاری نداشتند. در ۱۹۱۸ با حملهٔ ژنرال لودندورف به جبههٔ غرب، آلمان در آستانهٔ رسوخی سرنوشت‌ساز به خطوط دفاعی دشمن قرار گرفت، اما تاکتیک جنگ فرسایشیِ نیروهای ائتلافیِ غرب با ورود هزاران نیروی تازه‌نفس امریکایی و محاصرهٔ فلج‌کنندهٔ دریایی، سرانجام باعث برتری این نیروها شد. پیش از پاییز ۱۹۱۸ ارتش آلمان کاملاً تحلیل‌رفته و آشفته بود. رویدادی محال در شرف وقوع بود. آلمان در جنگ جهانی اول شکست خورد، آن‌هم در شرایطی که نیروهای دشمن حتا قدم در خاک این کشور نگذاشته بودند؛ اتفاقی تکان‌دهنده و غیر قابل درک. سربازان بازگشته‌ازجنگ احساس می‌کردند که در نبرد با دشمنان قدرتمند از پا درنیامده‌اند، بلکه درعوض «لیبرال‌ها»، «سوسیالیست‌ها» و «سودجویان یهودی» در «جبههٔ داخلی» به آنان از پشت خنجر زده‌اند. سربازان اساساً متوجه نبودند که بسیج امکانات انسانی و صنعتی کشور به‌پشتوانهٔ دیون سنگین حکومت میسر شده و قرار بوده از جانب دشمنان شکست‌خوردهٔ آلمان بازپرداخت گردد. درعوض، حال این آلمانِ مغلوب است که می‌باید قبول تعهد نماید. آسیب روانی شکست در جنگ جهانی اول تبعات عمیق نظامی، سیاسی و اقتصادی داشت.

وقتی معلوم شد آخرین تهاجم قوای آلمان حاصلی جز شکست نداشته است، اریش

لودندورف و پل فون هیندنبورگ، دو فرماندهٔ برجستهٔ ارتش آلمان، پیشنهاد دادند حکومت جدیدی تشکیل شود و هدف اصلیِ خود را میانجی‌گری جهت دستیابی به آتش‌بس قرار دهد. این پیشنهاد درواقع ترفندی بود تا گناه شکست در جنگ از شانهٔ حکومت قیصر و ارتش بر دوش حکومت تازه‌تأسیسِ دموکرات بیفتد. ژنرال‌ها تصور می‌کردند دستگاه حکومتیِ دموکرات ــ که درهرصورت نیروهای ائتلافی خواستار تشکیل آن بودند ــ شاید به دفع خطر انقلاب کمونیستی توفیق یابد و شرایط مورد نظر آنان را در قرارداد صلح تأمین نماید. قرارداد صلح در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ منعقد شد. کلیهٔ قوای نظامی آلمان مجبور به ترک ساحل شرقی رودخانهٔ راین شدند و معاهدهٔ تنبیهیِ برست‌ـلیتوفسک که آلمان به اتحاد جماهیر شوروی تحمیل کرده بود، کأن‌لم‌یکن اعلام شد. ناوگان آلمان می‌بایست تسلیم نیروهای ائتلاف شود، اما فرماندهان نیروی دریایی شناورهای خود را به‌عمد غرق کردند تا از این دستور سر باز زنند. این نافرمانی خبر از توفانی در راه می‌داد. قیصر ویلهلم [دوم]، امپراتور آلمان ــ همانند بیشتر نظامیان ــ مدعی شد که قوای نظامی آلمان «با دسیسه‌چینی‌های معاندین داخلی، از پشت خنجر خورده است».[1]

انقلاب ۱۹۱۸ آلمان

بنابراین، جمهوری دموکراتیک وایمار از دل خاکستر شعله‌ورِ شکست نظامی فاجعه‌بار آلمان سربرآورد. دیری نگذشت که در نوامبر ۱۹۱۸ «انقلاب»ی از راه رسید و بساط نظام کهنه را برچید. ماکس، پرنسِ بادن، صدراعظم موقت شد، ولی تنها اقدامش اعلام این موضوع بود که قیصر از سلطنت کناره‌گیری و بلافاصله در ۹ نوامبر استعفا کرده است؛ در چنین روزهایی برلین در گرداب اعتراضات و اعتصاب عمومی فلج شده بود. بدین‌قرار، حکومت رایش دوم که بیسمارک در ۱۸۷۱ بنا نهاده بود، به پایان راه خود رسید. خاندان هوئِنتسولرن نیز که قرن‌ها بر پروس سلطنت می‌کردند به تاریخ پیوستند. فریدریش ابرت، رهبر سوسیال‌ـدموکرات‌ها، صدراعظم جمهوری تازه‌تأسیس دموکراتیک آلمان شد ــ ولی «انقلاب» آلمان هنوز به پایان نرسیده بود. اکنون احزاب چپ برای چنگ‌اندازی به رهبری آلمانِ «نوین» در نزاع و کشمکش بودند. سه حزب بر سر تصاحب قدرت باهم درگیر شدند: حزب سوسیال‌ـدموکراتیک آلمان ــ حزب سوسیالیستیِ دموکراتی که اکثر اعضای آن طرفدار تشکیل اتحادیه‌های کارگری بودند؛ حزب مارکسیستیِ سوسیال‌ـدموکراتیکِ مستقل

1. Evans, 2003: 61.

آلمان؛ و حتا گروهی با عقاید افراطی کمونیستی موسوم به «اسپارتاکیست‌ها» که بعدها در دیگر گروه‌های چپ ادغام شدند تا به‌اتفاق حزب کمونیست آلمان را تشکیل دهند.

در دسامبر ۱۹۱۸ حزب سوسیال ـ دموکراتیک مستقل آلمان از بدنهٔ «حکومت موقتِ» ائتلافی و همچنین اسپارتاکیست‌ها جدا و خواهان انقلابی کمونیستی به‌تأسّی از «شوروی» شد. چندی پیش شوراهای کمونیستی متعددی در شهرهای بزرگ، به‌خصوص مونیخ، مرکز دولت باواریا، تأسیس شده بود. در ژانویهٔ ۱۹۱۹ حکومت سوسیال ـ دموکراتیک آلمان شورش اسپارتاکیست‌های چپ‌گرا را با خشونت سرکوب کرد؛ این امر با پشتیبانی ارتش آلمان و فرایکور متشکل از ۴۰۰ هزار نظامی سابق میسر شد. این مردانِ دست‌به‌اسلحه با زندگی در دل جامعهٔ غیرنظامی سرِ سازگاری نداشتند و ارتش از حمایت آنان علیه هرگونه شورش ضدانقلابی برخوردار بود. کارل لیبکنِشت و رُزا لوکزامبورگ دو رهبر برجستهٔ کمونیست بودند که در ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۱۸ به‌دست افسران فرایکور کشته شدند. تنها با دخالت ارتش و فرایکور بود که انقلاب کمونیستی به وقوع نپیوست. نتایج چنین نزاعی در دستجات سیاسی چپ آلمان درخور توجه بود. حزب سوسیال ـ دموکراتیک آلمان و کمونیست‌ها اکنون دشمنان قسم‌خوردهٔ یکدیگر به شمار می‌رفتند و حاضر نبودند در هیچ زمینه‌ای دست همکاری دهند. کمونیست‌ها ابرت و حزب سوسیال ـ دموکراتیک آلمان را «سوسیال ـ فاشیست» می‌خواندند. خطر دیگری که دموکراسی شکنندهٔ وایمار را تهدید می‌کرد، کودتایی بود که از جانب عناصر خائن ارتش آلمان در مارس ۱۹۲۰ به‌رهبری دکتر ولفگانگ کاپ («کودتای کاپ») و با پشتیبانی فرایکور صورت پذیرفت. هدف از این کودتا برقراری دیکتاتوری نظامی راست‌گرایی بود تا سلطنت را به قدرت بازگرداند. در ابتدای امر فرماندهان ارتش از یاری‌رساندن به حکومت دموکراتیک سر باز زدند. تنها بعد از اعتصاب سراسری که به‌ابتکار اتحادیه‌های کارگری راه افتاد، ارتش پذیرفت تا شورش را سرکوب و توطئه‌گران را دستگیر نماید. سیاستمداران دموکرات دو بار ظرف ۱۸ ماه اولِ حکومت خود، به حمایت ارتش جهت حفظ دموکراسی نیاز پیدا کردند.